

تأثیرات باستانگرایی بر معماری دوره پهلوی اول

دکتر مصطفی کیانی

باستانگرایی^۱ در عصر پهلوی با دو مقوله دیگر همراه است: نخست: دین‌زدایی^۲ و تقویت تمام عواملی که باعث تضعیف دین و مذهب شد و این ضدیت در واقع غالباً متوجه اسلام بود. دوم: غرب‌گرایی^۳ و تقویت تمام عواملی که نشانه‌های گرایش به غرب و نیز تجددگرایی اروپایی را شامل می‌شد. هر یک از مقولات سه‌گانه باستانگرایی، دین‌زدایی و غرب‌گرایی تا حدود زیادی عامل تقویت دیگری بود اما محور آنها باستانگرایی شد. به عبارت دیگر، در جهت استحکام باستانگرایی و نیز توسعه و نوسازی، هر آنچه مانع دینی بود برداشته شد و هر آنچه جدید و غربی بود به خدمت گرفته و تقویت شد.

تعریفی بر باستانگرایی

«معماری ناسیونالیستی» یا «معماری ملی‌گرایانه» یا «باستانگرایی در معماری» اصطلاحی تازه در فرهنگ و اطلاقی جدید در سبک‌شناسی معماری دوره اخیر است که با نظری تحقیقی ریشه‌های آن را می‌توان در اصطلاح جدید «ناسیونالیسم معاصر» که

۱. این موضوع در منابع و تفاسیر مختلف معاصر با اصطلاحات، باستانگرایی، ملی‌گرایی، کهن‌گرایی، ناسیونالیسم، و ناسیونالیسم معاصر بیان شده است.

۲. برای این پدیده هم در برداشتها و نوشته‌های گوناگون، تعابیر مختلفی نظیر، دین‌ستیزی، اسلام‌زدایی، دین‌زدایی، دین‌گریزی، و سیاست تضعیف مذهب ارائه شده است.

۳. در حوزه این نگرش نیز تعبیرهای متفاوتی نظیر غرب‌ستایی، غربزدگی، غرب‌گرایی و غربی‌سازی گفته شده، ضمن اینکه اینها با مفاهیم مدرن‌گرایی یا تجددطلبی، اگرچه مغایرت دارند ولی بعضاً در حوزه یکدیگر تعریف و ارائه شده‌اند.

برگرفته از فرهنگ سیاسی معاصر است جست و جو کرد. اما پیش از آنکه به مقوله اصلی، یعنی معماری باستان‌گرایانه، پرداخته شود لازم است مفاهیم و معانی متعدد ناسیونالیسم توضیح داده شود تا معلوم گردد که کدام ناسیونالیسم معرف دیدگاه سیاسی و دولتمردان این دوره بوده است.

ناسیونالیسم و ملی‌گرایی، هرچند یکی هستند، کمابیش بنا به شرایط زمانی و سیاسی مفاهیم متفاوت دارند. در مورد پدیده ناسیونالیسم بایستی بین دو مقوله «ناسیونالیسم معاصر» و «ناسیونالیسم به عنوان یک پدیده تاریخی» تمایز قائل شد. مقوله اول، قالب و شکل جهانی آن را تعریف می‌کند و پدیده‌ای است که به عنوان یک دیدگاه سیاسی نظیر، سوسیالیسم، دموکراسی، کمونیسم و... استنباط می‌شود. اما در مقوله دوم، ناسیونالیسم چشم‌اندازی وسیع‌تر و عرصه‌ای به پهنای تاریخ هر سرزمین دارد.^۴ این ناسیونالیسم تاریخی تا پیش از مشروطیت نقشی تعیین‌کننده در وحدت کشور داشت؛ حتی زمانی که مذهب (در دوره صفویان) تعیین‌کننده نوعی حکومت دینی گردید هیچ‌گاه نه تنها در تعارض با صفت ملی‌گرایی درنیامد بلکه از تبعات آن نیز به خوبی استفاده کرد. زبان، مذهب، فرهنگ و حتی عوامل اقلیمی و جغرافیایی همیشه مجموعه‌ای بوده‌اند که سیاستهای ناسیونالیستی را رقم زده‌اند. اما بدون تردید مهم‌ترین عامل ناسیونالیسم در میان یک ملت، پیشینه تاریخی است. در ایران، تمامی مردم نقاط مختلف زبانها و گویشها و حتی مذاهب خود را با این تاریخ مشترک پیشینه واحد پیوند زده‌اند.^۵ «ناسیونالیسم در ایران پدیده‌ای نبود که مانند علوم و فنون به تمامی از غرب به ایران راه‌یافته باشد، پیش از موضوع ناسیونالیسم (جدید) و فلسفه آن در اروپا، همه عوامل مؤثر آن در ایران وجود داشتند و این عناصر همچون زمین، ملت، نژاد، غرور، زبان، پیشینه قومی و تاریخی و حتی مذهب عناصری بودند که در خود ایران وجود داشت.»^۶ در آغاز قرن بیستم میلادی، ناسیونالیسم نوین که تعریفی جهانی داشت به شکل جدی به صحنه آمد. «ناسیونالیست ایرانی به خوبی از اهمیت آن آگاهی تاریخی اطلاع داشت و می‌دانست که این پیشینه تاریخی چگونه می‌تواند احساسات ملی‌گرایانه را اشاعه دهد. رضاشاه هم در رهگذر اهداف خود از حره وحدت ملی بهره‌برداری

۴. ریچارد کاتم. ناسیونالیسم در ایران. ترجمه احمد تدین. تهران، کویر، ۱۳۷۱. (مقدمه: حاتم قادری)

۵. همان، صص ۲۹-۱۷.

۶. سیمین فصیحی. جریانهای اصلی تاریخنگاری در دوره پهلوی. تهران، نوید، ۱۳۷۲. صص ۱۵۳.



هدیه زرتشتیان ایران به رضاشاه به مناسبت سلطنت وی [۸۷۶-۴]

زیادی کرد»^۷ که یکی از این حربه‌ها سبک معماری باستانگرایانه بود. «بنابراین، اندیشه ناسیونالیستی و ملت‌گرایی و نیز خود واژه ملت، به مفهوم جدید و متجددانه آن، همجهت بودنش با گذشته را از دست داد و علی‌رغم پیوندهایی که با آن داشت و متکی بر آن خود را متبلور ساخته بود < شکل نوین ناسیونالیسم > را خلق کرد که دیگر آن < ناسیونالیسم تاریخی > نبود»^۸ حال، پدیده ناسیونالیسم معاصر یا نوین تلاشی بود برای جایگزین کردن علایق ملی به جای وابستگی‌های قومی و دینی که به طور معمول متضاد با پدیده جهانگرایی^۹ شمرده می‌شد. هر دو اصطلاح از تحولات اروپا در قرون اخیر به وجود آمده‌اند و در کشورهای در حال توسعه مترادف یا همراه با نوسازی (ناسیونالیسم نوساز) به کار برده می‌شوند.^{۱۰} در دوره رضاشاه این پدیده به وضوح

۷. ریچارد کاتم، همان. ۸ همان.

9. Internationalism

۱۰. ال، تی. سرجنت. ایدئولوژیهای سیاسی معاصر. ترجمه محمود کتابی. اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۷. ص ۲۱.

نوسازی، توسعه و هویت ملی همگام شد که نشانه‌های خود را در بسیاری از زمینه‌ها از جمله معماری، با ساختن بناهای متعدد، ظاهر ساخت.

از طرف دیگر، «ناسیونالیسم نوین در کشورهای متجدد غربی به عنوان یک واحد سیاسی دارای مضمونی کاملاً جدید است که هیچ‌گونه مصداقی در گذشته و تاریخ باستانی ندارد. این گونه وطن‌پرستی و یا ناسیونالیسم به معنی حفظ هرچه بهتر منافع خصوصی آحاد افراد یک ملت است و معنی دوست داشتن وطن به معنی میهن‌پرستی بدون چشم‌داشت مادی نیست؛ به تعبیر بهتر، در ناسیونالیسم جامعه غربی البته ارزشهای کهن قومی و ملی نفی نمی‌شوند اما تعبیر تازه‌ای از آنها داده می‌شود».^{۱۱} اما، چنانچه گفته شد، جایگزینی علایق ملی به جای پیوندهای مذهبی و دینی، مهم‌ترین خصیصه برای نهضت ملی‌گرایی گشت. در سالهای پایانی سده نوزدهم میلادی، همزمان با تغییرات و تحولات گوناگون در جهان، دنیای سیاسی اسلام دوران افول و انحطاط خود را طی می‌کرد. امپراتوری عثمانی در حال احتضار بود. آسیای مرکزی در برابر روسیه تسلیم شده بود و خاور دور، هند، اندونزی، فیلیپین نیز همین وضع را داشتند. دیگر افتخار به مجد و عظمت گذشته اسلام اهمیت فکری و فرهنگی خود را از دست داده بود.^{۱۲} این اتفاق، علاوه بر کشورهای مختلف جهان، در منطقه خاورمیانه تبلور خاصی داشت. ناسیونالیسم تحت شرایط نیازهای زمان خاص خود به ثمر رسید و نه بر اساس زمینه‌های تاریخی. تنها زمینه‌های تاریخی، یعنی همه عوامل همان ناسیونالیسم تاریخی، به رشد این پدیده جدید کمک کرده آن را بارور ساختند.^{۱۳}

این زمینه تاریخی که شامل تمامی آثار، نشانه‌ها، فرهنگ و تاریخ و تمدن «ایران بزرگ باستان»، یعنی Persia می‌شد، اکنون و در زمان معاصر به کشورهای متعددی تقسیم شده بود که هرکدام خود را وارث سرزمین خود می‌دانستند و به گذشته پرافتخار خود می‌بالیدند. بنابراین، دستورالعمل ناسیونالیستی‌ای که غرب برای خاورمیانه نوشته بود برای این کشورها چندان متفاوت نبود. رضاشاه در ایران، آتاتورک در ترکیه، فیصل در عراق، امان‌الله‌خان در افغانستان و... نماینده اجرای این نمایش بودند. فرمانهای کمال آتاتورک معروف به «شش پیکان کمالیسم» در ترکیه جدید به اجرا در آمد. آنها عبارت بودند از: ملی‌گرایی، جمهوریخواهی، مردم‌گرایی، غیرمذهبی بودن حکومت

۱۱. موسی غنی‌نژاد. تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر. تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷. ص ۳۷.

۱۲. ریچارد کاتم، همان. ۱۳. همان.

[لائسیته]، اقتصاد دولتی و روحیه انقلابی.^{۱۴} گذشت زمان نشان داد که مهم‌ترین این فرمانها حکومت لائیک بوده است. تنها سفر رضاشاه به ترکیه و بازدید مفصل و طولانی از آنجا، تأثیرات عمده‌ای در تغییراتی داشت که رضاشاه بعد از بازگشت به ایران به اجرا درآورد. اما کدام یک از دستورالعملهای تحول‌ساز او اولویت داشت:

برخلاف فرمان «لائیک» که اصلی‌ترین پیکان آتاتورک بود قوی‌ترین پیکان رضاشاه «ملیگرایی» بود. او بیشترین استفاده را در طی دو دهه از باستانگرایی نمود به گونه‌ای که توانست تمامی جنبه‌های منفی سلطنتش را در پس این پرده بپوشاند. سیر این ناسیونالیسم افراطی در روند توجه و نگرش به گذشته به جایی رسید که فراتر از تمدن ایران باستان تلقی شد به گونه‌ای که رضاشاه را با شاهنشاهان کیانی و پیشدادی مقایسه کردند^{۱۵} و در سرود شاهنشاهی نواختند: از پهلوی شد ملک ایران / صدره بهتر ز عهد باستان.^{۱۶} به منظور ساختن همین افسانه عظمت ایران باستان بود که مشیرالدوله پیرنیا کتاب ایران قدیم و پس از آن کتاب قطور ایران باستان را تألیف کرد و رشیدیاسمی، معلم دربار، به ترجمه ایران در زمان ساسانیان اثر کریستین سن پرداخت، و چاپ یک سلسله آثار ادبی قدیم و به ویژه چاپ جدید شاهنامه فردوسی بار دیگر احساسات باستان ستایانه را تشدید کرد.^{۱۷}

همانگ با این فعالیتهای ملی‌گرایانه، نمادهای دیگر حکومتی نظیر ساختن بناها رو به افزایش نهاد. نامگذاری سازمانها و بناهای تازه تأسیس این دوره نیز حاصل این گرایش است: بانک ملی، کتابخانه ملی، انجمن آثار ملی. اما نامگذاری موزه‌ای به نام ایران باستان (برخلاف معمول که می‌بایست موزه ملی باشد) به طور حساب شده‌ای این تمایل را تشدید می‌نماید. «در زبان فارسی واژه‌های فراوانی وجود دارد که معنای گذشته را می‌دهند اما از میان تمامی این لغات، انتخاب باستان به معنای بسیار قدیمی، تحقیقاً در

۱۴. استفانی کرونین. ارتش و حکومت پهلوی. ترجمه غلامرضا بابایی. تهران، خجسته، ۱۳۷۷. ص ۳۰.

۱۵. واقعیت دیگر این است که حادثه‌ای تازه پس از نزدیک به ۲۵۰۰ سال رخ داد: با شروع عصر پهلوی و از جهت سیاسی ایران به ذلتی تازه دچار شد زیرا اولین بار در تاریخ ایران بود که شاه آن [رضاشاه] را بیگانه تحمیل کرد. علی رضاقلی. جامعه‌شناسی نخبه‌کشی - قائم مقام، امیرکبیر، مصدق. چاپ نهم. تهران، نشر نی، ۱۳۷۷.

۱۶. حمید بصیرت‌منش. علما و رژیم رضاشاه - نظری بر عملکرد سیاسی فرهنگی روحانیون در سالهای ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰. تهران، عروج، ۱۳۷۶. ص ۴۲.

۱۷. احسان طبری. جامعه ایران در دوره رضاشاه. بی‌جا، خلق، ۱۳۵۰. ص ۲۴۰.

برگیرنده دوران پیش از اسلام است و همین موزه در پنجاه سال فعالیت آینده‌اش نگه‌دارنده آثار و اشیاء پیش از اسلام می‌شود.^{۱۸}

اینک با مشخص شدن تفاوت دو ناسیونالیسم، بایستی معین شود حکومت بیست ساله که بر پایه ناسیونالیسم دوم (نوین) بود چه اهرمهایی را به کار گرفت.

دستاویزهای باستانگرایی

شاه و مشاورانش قصد داشتند ضمن نفی گذشته اخیر،^{۱۹} نوعی میراث باستانی قبل از اسلام را با آینده‌ای مبتنی بر نوعی الگوی اروپایی پیوند دهند و به نظر می‌رسید نسلی که در دوران او پا به سن می‌گذاشت به این تناقض‌گردن نهاده بود: آینده‌ای از ملی‌گرایی کهن فرهنگی و قومی و اشتیاقی برای هر چیز تازه خارجی.^{۲۰}

ضمن اینکه از گزاره استنادی فوق می‌توان نفی گذشته اخیر را در دین‌زدایی و میراث باستانی قبل از اسلام را نمود دیگری از باستانگرایی دانست، در اینجا بر این نکته تأکید می‌شود که الگوی اروپایی و یا اشتیاق برای هر چیز تازه خارجی بیان‌کننده همان محور غربگرایی است

برای حکومت پهلوی اول دستاویزهای متعددی بود تا به وسیله آن بتواند تفکر باستانی را زنده نماید. اما حوادث تاریخی نشان می‌دهد که سه موضوعی که در پی می‌آیند قوی‌ترین اهرمهای بازسازی برای باستانگرایی بوده‌اند.

الف: دین اسلام

ظهور اسلام مرحله نوینی در تاریخ سرزمین ایران به وجود آورد و تا سیزده قرن بعد، دین نقش غالب خود را در بیشتر زمینه‌ها آشکار ساخت. همان‌گونه که در پیش (مبحث باستانگرایی) گفته شد، مذهب نقش تاریخی دوگانه‌ای در سرنوشت ایران ایفا کرد. در نقش ناسیونالیسم تاریخی به عنوان ابزاری برای وحدت ملی حضور داشت اما در نقش ناسیونالیسم نوین و اندیشه‌های برگرفته از رنسانس در اروپا و روشهای تازه زندگی، به

18. Mehdi Hodjat. *Cultural Heritage in Iran, Policies for an Islamic Country*. University of York, 1995. P. 180.

۱۹. تأکید بر روی کلمات از نگارنده است.

۲۰. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج. ترجمه عباس مخبر. تهران، طرح نو، ۱۳۷۱. ص ۳۸.

عنوان نیرویی مخالف این وحدت ملی قلمداد شد. در عین حال، نباید غافل بود که وحدت ملی در قبل از قاجاریه (مثلاً در دوره صفویه) و وحدت ملی در دوره قاجاریه ماهیتاً متفاوت بودند. پس از نهضت مشروطیت و سالهای بعد از آن، با ظهور رضاخان اندیشه و نگرش تازه‌ای پدید آمد که دین و مذهب را مترادف عقب‌ماندگی، فقر، حقارت، ضد توسعه، مخالف نوسازی و ... قلمداد کرد.

گذشته از اهداف مترقی مشروطه‌خواهان، در میان آنان، منورالفکران دوره قاجار بودند که بدون نگرش صحیح و تحلیل خاص از اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران و نیز بدون توجه به نقش دین و مذهب، از اندیشه‌های پدید آمده در غرب و تلاش اندیشمندان غربی برای تفکیک حوزه دنیوی و روحانی تأثیر پذیرفته بودند. این حقیقت از دید آنان پنهان مانده بود که دین و اعتقادات مذهبی در ایران نقشی کاملاً مشابه با مسیحیت و کلیسا در غرب ندارد و بر اساس این مقایسه نادرست (که دلایل مهم فراوانی دارد و در اینجا محل پرداختن به آنها نیست^{۲۱}) به طرح موضوعاتی پرداختند که نتیجه آن تطبیق و همسان‌سازی جامعه ایران با اروپا بود.^{۲۲} این نگرش تجددگرایانه به مذهب، رابطه دین و دولت را به گونه‌ای بی‌سابقه متحول ساخت. پدیده دین - دولت از دیدگاه سیاح اروپایی، مریت هاکس، در عصر رضاشاه چنین بیان شده است:

در ایران پدیده عجیب اسلام - دولتی دیده می‌شود به طوری که دولت در ظاهر در فکر تعدیل و شاید اصلاح دین ولی در واقع در فکر تباہ ساختن دین از درون است. شماری از تحصیلکرده‌ها معتقدند که باید دین را دولتی نمود هرچند مورد قبول اندکی از مردم باشد.^{۲۳}

رضاخان در دوره اول زمامداری اش (۱۳۰۴-۱۲۹۹ شمسی) سیاست تظاهر به مذهب دوستی را در پیش گرفت، با روحانیت ارتباط پیدا کرد و حمایت آنها را نیز جلب نمود و هیچ تنگنای سختی در اجرای مراسم دینی و مذهبی ایجاد نکرد. در دوره دوم

۲۱. در خصوص این مطلب لازم است به شکل‌گیری نهضت مشروطیت و تمام منابعی که در این زمینه نوشته شده مراجعه شود تا معین گردد که برای میزان نقش دین در حکومت و جامعه گرایشها و نظرات متفاوتی وجود داشته است.

۲۲. محمدرضا خلیلی‌خو. توسعه و نوسازی در دوره رضاشاه. تهران، جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۳. ص ۱۹۴.

۲۳. مریت هاکس. افسانه و واقعیت (خاطرات سفر به ایران). ترجمه محمدحسین نظری‌نژاد و دیگران. مشهد، معاونت فرهنگی آستان قدس، ۱۳۶۸. ص ۶۹.

حکومت وی (۱۳۱۳-۱۳۰۵ شمسی) مصلحت کنار گذاشته می‌شود، تظاهر به اسلام‌دوستی رنگ می‌بازد، مذهب و شعائر مذهبی با بی‌مهری شدید تحت‌الشعاع برنامه‌های تجددگرایانه قرار می‌گیرد،^{۲۴} و با اتکاء به نظامیان و طبقه قدرت یافته به تدریج سیاست تضعیف مذهب به اجرا گذشته می‌شود.^{۲۵} در این زمان قدرت افرادی نظیر تیمورتاش، نصرت‌الدوله و داور که از جمله افراد بی‌اعتقاد به دین بودند و نقش مهمی در روند امور جاری داشتند محکم شد و نقش شخصیت‌هایی چون مخبرالسلطنه هدایت، که دین را مانع ترقی و تجدد و تعالی نمی‌دانست^{۲۶} و از جبهه سستگرای حکومت بود، کم‌رنگ و به تدریج حذف شد.

بسیاری از تحولات و تغییرات اجتماعی، فرهنگی و... این دوره در فرایند شکل‌گیری غربگرایی و تجددطلبی صورت گرفت. لذا طبیعی بود که تعدادی از آنها مانعی را به نام دین در مقابل خود داشته باشند. از جمله این تغییرات - که پس از مسافرت رضاشاه به ترکیه صورت گرفت - تغییر لباس^{۲۷} و کشف حجاب به شکل اجباری در سال ۱۳۱۴ بود. این حرکت با نام آزادی زنان صورت گرفت ولی زنان تا سال ۱۳۴۲ شمسی از حق رأی دادن محروم بودند. همین کشف حجاب در حوزه اجتماعی تعبیر یا تطبیق برونگرایی در معماری و شهرسازی بود. مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) که زمانی وزیر دربار رضاشاه بود در خاطراتش در این باره می‌گوید:

بیشتر معایب که امروز گریبانگیر ملل است از طرز زندگی برخاسته ... تقلید اروپایی به صورت خوش می‌نماید، به معنی دشوار است... چادر و مشکورسم ایرانیان بود و از آنجا ریشه داشت؛ در شاهنامه سه جا ذکر چادر شده است: یکی در رفتن کردیه به ایوان بهرام چوبین، یکی در ملاقات شیرین و شیرویه و باز در تکلیف کاووس به سیاوش. حفاظ فخر نجبا بوده است و ما مدعی تجدید دوره پهلوانی هستیم! در

۲۴. حمید بصیرت‌منش، همان، ص ۱۲۲.

۲۵. محمدرضا خلیلی‌خو، همان، ص ۱۷۰.

۲۶. مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه). خاطرات و خطرات. ج ۴. تهران، زوار، ۱۳۷۵. ص ۴۸۴.

۲۷. رضاخان در راستای اجرای سیاستهای یک شکل‌سازی و طرح لباس متحدالشکل و کلاه رسمی، تغییر لباس روحانیت را در راستای سیاست اسلام‌زدایی به اجرا در آورد و با اعلام رسمی و به بهانه اینکه غیرروحانی و یا روحانی‌نمایان از روحانیون جدا شوند آنها را از پوشیدن لباس و عمامه منع کرد و صلاحیت پوشیدن لباس را منوط به گواهی دو نفر از مراجع و یا مجتهدین دانست. «مکی، ۱۳۶۱: ج ۶، ۲۸۰». بنابراین، پیش از آنکه لباس فرنگی و کلاه‌شاپو اجباری گردد، پوشش لباس روحانی ممنوع شد.

تخت جمشید و یا نقش‌های بیستون صورت زن نیست. منیژه منم دخت افراسیاب /
برهنه ندیده تنم آفتاب. لازمه امداد به زندگی اگر رفیع حجاب باشد، رفیع حجب و
حیا زندگانی را خراب کرد.^{۲۸}

در واقع شاهنامه نماد عظمت باستانی گردید و برای فردوسی جشن هزاره برپا شد
اما تا آنجایی که مانعی برای توسعه و تجددگرایی نبود. این نهضت باستانگرایی در شکل
ظاهری مصداق پیدا کرد و در باطن راه متجددانه غربگرایی را در پیش گرفت. همین
اتفاق در معماری این دوره و باگرایش باستانگرایانه در ظاهر بناها - ستونها، پایه ستونها،
نقوش حجاری و... به کار رفت ولی در پشت این پوسته تاریخی، نقشه و فضای معمارانه
نوین غربی نهفته بود. کاتوزیان درباره این نگرش ترکیبی - جعلی چنین می‌نویسد:

برآمدن و چیرگی شبه‌مدرنیسم دولتی و نیز غیردولتی در ایران بر دو پایه استوار
بود: نخست نفی همه سنتها، نهادها و ارزشهای ایرانی که عقب‌مانده و سرچشمه
حقارت‌های ملی محسوب می‌شدند و دوم اشتیاق سطحی و هیجان روحی گروهی
کوچک اما رو به گسترش از جامعه شهری... این نگرش غیرمنطقی، یعنی تسلیم
پذیری و حقارت فرهنگی، با شوونیسم ایرانی ترکیب شد. انتقال ناسیونالیسم
احیاگرایی اروپایی به ایران در کشف روماتیک تمدن ایران باستان سهم بسزایی
داشت و در مورد دستاوردهای این تمدن راه مبالغه با چنان شتابی پیموده شد که
تمیز واقعیت از افسانه ناممکن می‌نمود... دستاوردهای باارزش و بزرگ اجتماعی و
فرهنگی ایران بعد از اسلام به کندهای ولی قاطعانه کم‌رنگ گشتند و یا انکار شدند در
حالی که استبداد و امپریالیسم ساسانیان همچون الگوی فضیلت مرتبه‌ای رفیع
یافت. در کشوری که «ناسیون» و مفهوم اروپایی ملیت هرگز وجود نداشت مفهوم
تنگ نظرانه از ملت ایران^{۲۹} جعل شد.^{۳۰}

حال این پرسش به میان می‌آید که این نگرش غیرمنطقی بر چه پایه منطقی در
آفرینش سبک معماری استوار بود؟ رجبی در این باره با لحنی جانبدارانه می‌گوید:
بدون تردید در هیچ دوره‌ای از تاریخ معماری ایران سبکی [سبک معماری
رضاشاهی] با این سرعت آفریده نشده است و در هیچ دوره‌ای از تاریخ ایران، معماری

۲۸. مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه)، همان، ص ۴۰۵.

۲۹. تأکید از نگارنده است.

۳۰. محمدعلی کاتوزیان. اقتصاد سیاسی ایران (۲ جلد)، جلد اول: از مشروطیت تا سقوط رضاشاه. تهران، پایروس،

۱۳۶۶. ج ۱، ص ۱۴۹.

ایران پلی به این عظمت زده است. پل عظیمی که با دو قوس بزرگ، ایران باستان را به زمان خود و غرب زمان خود می‌پیوندد و پلی که هر سه ستونش بر پایه‌های منطقی^{۳۱} استوارند. دو ستون پایه منطقی در ایران باستان و در ایران معاصر و یک ستون پایه منطقی دیگر در غرب.

در اینجا مشخص نمی‌شود که این «پل عظیم زمانی» به چه منظور و برای پوشاندن کدام دهانه عظیم زده شده است و اتصال ایران باستان و غرب زمان خود به چه نگرشی برقرار شده است. جلال آل‌احمد هدف این پل زدن تاریخی را در قالب نهضت‌نمایی یا شبه مدرنیسم دولتی چنین بیان می‌کند:

این نهضت‌نمایی [ها] هدف اصلی‌شان همگی این بود که بگویند حمله اعراب (یعنی همان ظهور اسلام در ایران) نکبت‌بار بود و ما هر چه داریم از پیش از اسلام داریم... می‌خواستند برای ایجاد اختلال در شعور تاریخی یک ملت، تاریخ بلافصل آن دوره را نادیده بگیرند و شب کودتا را یکسره به دمب کورش و اردشیر بچسبانند. انگار نه انگار که این میانه هزار و سیصد سال فاصله است و توجه کنید به این اساس که فقط از این راه و با لقم کردن زمینه فرهنگی - مذهبی معاصر می‌شد زمینه را برای هجوم غربزدگی آماده ساخت، که اکنون تازه از سرخشتش برخاسته‌ایم، کشف حجاب، کلاه فرنگی، منع تظاهرات مذهبی، خراب کردن تکیه دولت، کشتن تعزیه، سختگیری به روحانیت ... همه اینها وسایل اعمال چنان سیاستی بودند.^{۳۲}

بنابراین، در این دوران شانزده ساله پادشاهی پهلوی اول، این دهانه ۱۳۰۰ ساله به یکباره نادیده گرفته شد «که باید دوره خصومت علیه فرهنگ و نهادهای اسلامی دانست و آنچه را صاحب‌نظران غربی با نظر موافق اصلاح و نوسازی نامیده‌اند، بسیاری از ایرانیان - اگر نه اغلب آنها - به مثابه هجومی به فرهنگ، سنتها و هویتشان تلقی می‌کرده‌اند»^{۳۳} اما در این راستا، حکومت بیست ساله روی آن نابسامانیهای فرهنگی انگشت گذاشت که یا وجود داشت یا معتقد بود که از دین برخاسته است. خرافات، عدم توجه به حقوق زنان، سوء استفاده از قوانین اسلامی نظیر تعدد زوجات، ازدواج و طلاق، برداشتهای غلط یا سخت‌گیریهای مذهبی نسبت به شیوه‌ها و نیازهای جدید زندگی، سوء استفاده حکام

۳۱. تأکید از نگارنده است.

۳۲. جلال آل‌احمد. در خدمت و خیانت روشنفکران. ج ۲. تهران، رواق، ۱۳۵۷. ص ۳۲۸.

۳۳. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، همان، ص ۲۷۸.

قبلی از دین در قبال مردم، و... باعث گردید که هرگونه درماندگی و عدم پیشرفت متوجه وجود دین گردد و بدین‌گونه اصلاحات حقوقی و اجتماعی، دیدگاه تجددگرایانه را همراه داشته باشد.

ب: آیین زرتشت

ظهور مجدد زرتشتیان - بعد از سیزده قرن - در صحنه سیاسی و اجتماعی ایران و رونق بخشیدن به آیین زرتشتی در دوره پهلوی اول بخشی از تحولات و دگرگونیهای متعدد این دوره است، حضور فعالانه‌ای که به سرعت خود را نمایان ساخت و بعد از دو دهه - یعنی به درازای حکومت رضاشاه - روبه خاموشی رفت. پیش از آن، از نهضت مشروطیت تا روی کار آمدن سردار سپه با اوضاع جدیدی که ایجاد شد حضور چشمگیری از طرف زرتشتیان در فعالیتهای مختلف اجتماعی و سیاسی محسوس نبود اما در طی بیست سال بعد دوره‌ای پیش آمد که «آنان می‌توانستند گمشدگان خرابه‌های مداین را در خانه پهلوی پیدا کنند.»^{۳۴}

با فعالیت آنان در ایران، بین تهران و بمبئی (کنون پارسیان هند)، ارتباطی سیاسی - فرهنگی برقرار گشت. ارباب کیخسرو و شاهرخ از فعالان این ارتباط، نماینده زرتشتیان در مجلس شورای ملی، عضو انجمن آثار ملی و کارپرداز مجلس شورا، مأمور جست‌وجو و کشف مقبره حکیم فردوسی و ایجاد آرامگاه وی و بسیاری از کارهای دیگر شد که به نوعی به زرتشتیان مربوط می‌گردید. در این میان نقش اصلی شخصیت انگلیسی - زردشتی، اردشیر جی ریپورتر^{۳۵} مستشار سیاسی انگلیس، که از طرف نایب‌السلطنه هند (مستعمره انگلستان) به سفارت انگلیس در تهران مأموریت یافت، قابل توجه بود. از جمله مأموریت‌های دیگر او نمایندگی پارسیان هندوستان در رسیدگی به امور همکیشان زرتشتی در ایران بود.^{۳۶} (برای شناخت نقش واقعی او در روی کار آمدن رضاخان توصیه می‌شود به سند ارزشمند وصیتنامه او همراه با شرح دقیق جزئیات مراجعه شود)^{۳۷} در

۳۴. جهانگیر اشیدری، همان، ص ۶۹.

35. Ardeshir.G. Reporter

۳۶. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. (جلد ۲) خاطرات ارتشبد فردوست. تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱. ج ۱، صص ۱۵۹-۱۳۳.

۳۷. این سند (وصیتنامه) که برای اولین بار در کتاب ظهور و سقوط پهلوی چاپ شده است به طور دقیق ارتباط
←

راستای ناسیونالیزه کردن کشور، پارسیان هند (ایرانیان زرتشتی‌ای که سالها قبل از ایران به هندوستان مهاجرت کرده بودند) به جهات مختلف محور اصلی این ناسیونالیسم تازه قرار گرفتند. اشیدری نویسنده کتاب تاریخ، پهلوی و زرتشتیان می‌نویسد:

مصادف با همان اوقاتی که آوازه عظمت و اقتدار ایران در اطراف و اکناف عالم شهرت یافته بود عده زیادی از زرتشتیه‌های هندوستان که به واسطه حوادث روزگار وطن خود را در دوره‌های سابق بدرود گفته و به هند رفته بودند، برای نجات و آوردن سرمایه‌های خود به ایران وارد گردیدند.^{۳۸}

وی همچنین به سیاست جذب سرمایه‌گذاری پارسیان در راه‌آهن ایران اشاره می‌کند: در بدو امر نظر براین بود که از پارسیان کمک گرفته شود. چون عده‌ای از سرمایه‌داران پارسی هندی در راه‌آهن هند و کارخانه‌های صنعتی آن کشور سرمایه‌گذاری کرده بودند... به همین منظور ارباب کیخسرو شاهرخ نماینده مجلس و کارپرداز آن به کمک طلبدیه شد و اعلیحضرت همایونی قسمتی از امور راه‌آهن را به طور موقت به او سپردند تا پارسیان هندی تشویق شوند و دست همکاری به دولت ایران بدهند.^{۳۹}

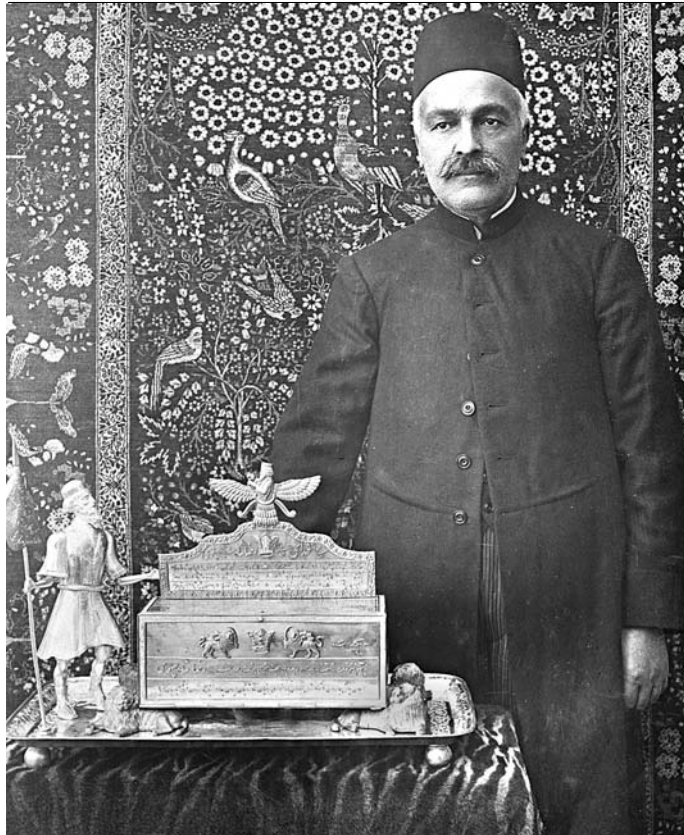
زرتشتیان ایران، که در تشکلهای گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و عمرانی نقش ویژه‌ای به دست آورده بودند، «رضا شاه را سوشیانس [منجی] خود دانستند و حمایت او را چنان محکم و موقعیت را چنان مناسب دیدند که حتی پیشنهاد سال پهلوی را به جای هجری شمسی (که تازه به جای هجری قمری انتخاب شده بود) دادند.»^{۴۰} و «از آن پس بود که نام خاندان اشکانی مجدداً زنده شد و بر روی سلسله جدید گذارده شد و اختیار نامهای ایرانی قدیم به ویژه پادشاهان در بین مردم متداول گشت.»^{۴۱} «در این دوره زرتشت به عنوان مظهر ملی، اوستا به نشانه یادگار مهم باستانی و اهورا مزدا به

→ اردشیر جی را با رضاخان از فرماندهی قزاقخانه تا پایان حکومتش برملا می‌سازد. اردشیر جی وصیت کرده بود که این سند ۳۵ سال پس از مرگش برای پسرش شاپور جی که او هم نماینده انگلیس بود بازگشایی شود. برای رؤیت متن کامل سند، به جلد اول این کتاب، ص ۱۴۶ مراجعه شود.

۳۸. جهانگیر اشیدری. تاریخ، پهلوی و زرتشتیان. تهران، ماهنامه هوخ، [۲۵۳۵] (۱۳۵۵). ج ۱، ص ۱۱۲.

۳۹. همان، ص ۱۱۱. ۴۰. حمید بصیرت‌منش، همان، ص ۱۵۷.

۴۱. جهانگیر اشیدری، همان، ص ۶۹.



کیخسرو شاهرخ در کنار هدایای زرتشتیان به رضاشاه [۶۸۴۷-۶۱]

عنوان نشان ایرانیگری با تبلیغات فراوان به میدان آمدند.^{۴۲} حضور شخصیت‌های معروف‌روند این باستان‌گرایی راتقویت می‌کرد. «در سنگ بنای دبیرستان فیروز بهرام (۱۳۱۱) علاوه بر رابیندرانات تاگور شاعر مشهور هندی و شخصیت‌های علمی و سیاسی معاصر، دین شاه سلیستر رئیس انجمن زرتشتیان بمبئی حضور داشت».^{۴۳} اما این پرسش برجا می‌ماند که چگونه بعد از دو دهه، حضور زرتشتیان دچار تحول شد و رو به خاموشی رفت و چطور در این بیست سال که سیاست ناسیونالیستی

۴۲. حمید بصیرت‌منش، همان، ص ۱۵۷.

۴۳. پرویز رجبی. معماری ایران در عصر پهلوی. تهران، دانشگاه ملی ایران، ۲۵۳۵ [۱۳۵۵]. ص ۷۸.

رضاخان صحنه معماری ایران (به ویژه در پایتخت) را پر از عناصر و نشانه‌های باستانی - زرتشتی کرده بود، در زمان جانشینی پسرش ادامه نیافت. چه ارتباط منطقی‌ای بین این دو موضوع وجود داشت؟ اشدیری خود در مورد سرمایه‌گذاری پارسیان چنین اضافه می‌کند:

... اعلیحضرت همایونی قسمتی از امور راه آهن را به طور موقت به او [ارباب کبخسرو شاهرخ] سپردند تا پارسیان هندی تشویق شوند و دست همکاری به دولت ایران بدهند؛ اما این منظور حاصل نشد برای اینکه هند تحت سلطه استعمار قرار داشت و ممکن نبود سرمایه‌های هندی به خارج از هند منتقل شود.^{۴۴}

و نیز در مورد زرتشتیان هندوستان که به ایران آمده بودند اضافه می‌کند:

... اما موجبات ملال و تأسف آنها فراهم گردید و مراجعت کردند؛ زیرا اختلاف طولانی و ممتدی که از دیر زمان میان مسلمانان و زرتشتیان یزد برقرار بود موقتاً به تهران، پایتخت ایران انتقال یافت.^{۴۵}

به نظر می‌رسد توفیق نیافتن زرتشتیان نتیجه دو علت فوق (و البته متناقض) نبوده؛ چرا که اولاً حضور سیاستمدار انگلیسی - زرتشتی یعنی اردشیر جی ریپورتر هندی می‌توانسته است ایران رضاشاهی را، که تحت نفوذ انگلیس هم بوده، مکانی مناسب برای سرمایه‌گذاری بسازد تا انتقال سرمایه هیچ‌گونه ممانعتی نداشته باشد، دوم اینکه اصولاً اختلافی بین مسلمانان و زرتشتیان نبوده و اصولاً اقلیتهای ایرانی هیچ‌گاه مورد تعرض قرار نگرفته بودند که به این علت مهاجرت و یا مراجعت کنند، بلکه:

اقلیتهای مذهبی از اهمیت بیشتر و فرصتهای بهتر برای پیشرفت اقتصادی برخوردار شده بودند که این نتیجه حرکت‌های دولت رضاشاه در جهت برخورد برابر با کلیه شهروندان بود. این وضعیت ناشی از احساسات آزادیخواهانه یا مساوات طلبانه رضاشاه نبود، بلکه بیشتر از تمایل او به قرارداد کلیه ایرانیان در یک سطح در مقابل دولتی نیرومند سرچشمه می‌گرفت. به هر حال، نتیجه این سیاست بهبود وضع اکثر مسیحیان ارمنی، یهودیان و زرتشتیها بود که باب تعداد زیادی از مشاغل و حرفه‌های جدید به روی آنها گشوده شد.^{۴۶}

بنابراین، رضاشاه به همان اندازه که در جهت تقویت حس باستانگرایانه از

۴۴. همان، ص ۱۱۱.

۴۴. جهانگیر اشدیری، همان، ص ۱۱۲.

۴۶. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، همان، صص ۴۱ و ۴۲.

اسلام‌زدایی (چنانچه گفته شد) استفاده کرد، به همان میزان از ترویج آیین زرتشتی سود جست. در حقیقت، تقویت اقلیتهای دیگر به ویژه زرتشتیان در راستای منافع سیاست ناسیونالیستی او بود و نه رونق آیین باستانی و نه برابری و برادری. اما در مسیر اجرای سیاستهای ملی‌گرایانه، نشانه‌های باستانی و آیین زرتشتی ظهور رسمی و علنی پیدا کردند و پیدایش دوباره آنها تداعی عظمت از دست رفته باستان و تقابل با عقب‌ماندگی ایران معنی پیدا کرد. جلال‌آل‌احمد در مورد این باززنده‌سازی نشانه‌های تاریخی می‌نویسد:

در سیاست ضد‌مذهبی حکومت وقت و به دنبال بدآموزیهای تاریخ‌نویسان دوره ناصری و نیز در مقابل پیشرفت فرهنگ و عقب‌ماندگی ایران، در دوره بیست ساله از نو سروکلۀ فروهر بر در و دیوارها پیدا می‌شود که یعنی خدای زرتشت را از گور درآورده‌ایم... آخر اسلام را باید کوبید و چه جور... کورش و داریوش را از نو زنده کنیم و شمایل اورمزد را بر طاق ایوانها بکوبیم و سرستونهای تخت جمشید را هر جا که شد احماقانه تقلید کنیم.^{۴۷}

اما گویاترین سندی که بیان‌کننده واقعیات پنهان در سیاست ناسیونالیستی رضاشاه و استفاده ابزاری از آیین زرتشتی است نامه روزنامه‌نگاری به نام ج.ک. نریمان^{۴۸} است که در سال ۱۹۳۲ (۱۳۱۱ شمسی) در جواب علامه محمد اقبال لاهوری ارسال کرده است. فرازهای مهم این نامه^{۴۹} را، که در واقع مرتبط با موضوع است، با هم می‌خوانیم:

۱۱ جولای ۱۹۳۲

سر، محمد اقبال عزیزم

□ در خصوص تبلیغات در جهت اشاعه مجدد آیین زرتشتی در ایران، کاش دوستان مسلمانی که به آنها متوسل شده‌بودم گامهای مناسبی برمی‌داشتند. البته هنوز هم چندان دیر نشده است؛ ولی هر چه قدر بیشتر درنگ بورزیم طبعاً موفقیت در جلوگیری از موج خیزش، نه آیین زرتشتی، بلکه ریاکاری و تزویر تهوع‌آور نیز کندتر خواهد بود.

□ مقامات ایرانی به ثروت پارسیان [زرتشتیان] چشم دوخته‌اند؛ خوشبختانه یا

۴۷. جلال‌آل‌احمد، همان، ص ۳۲۴.

۴۸. از متن نامه به نظر می‌رسد که خود این روزنامه‌نگار، آیین زرتشتی داشته است.

۴۹. این نامه از اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران است و توسط حسینعلی نوذری در این مؤسسه ترجمه و در فصلنامه تاریخ معاصر ایران شماره اول درج شده است.



متأسفانه، آنان بیش از اندازه راجع به میزان این ثروت اغراق کرده‌اند.

□ به منظور ترغیب پارسیان برای مهاجرت به ایران - البته همراه با سرمایه‌هایشان - به آنان گفته شد که ایران آماده قبول مجدد آیین زرتشتی بوده و بازگشت پارسیان مصادف با تبدیل مساجد به آتشکده‌ها خواهد بود.

□ در میان پارسیان شایعاتی وجود دارد که رضاشاه تصمیم به پوشیدن سُدِره و کستی، سمبل‌های ظاهری آیین زرتشتی گرفته است. مأموران معینی از ایران نزد پارسیان آمدند تا همین داستان را بگویند که شناخته‌شده‌ترینشان سیف‌آزاد (عبدالرحمن) بود.

□ خوشبختانه مدارک کافی در روزنامه‌های پارسی (ایران) دال بر وجود برنامه‌ای برای تغییر کیش مجدد ایرانیان مسلمان به آیین زرتشتی در اختیار داریم.

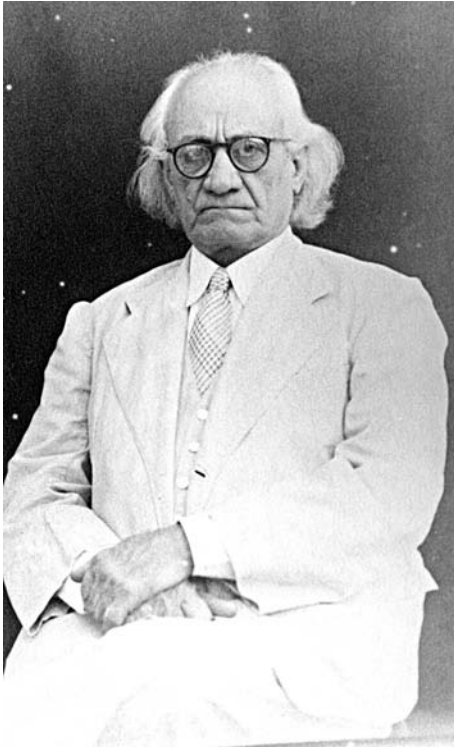
□ افراد مزبور و ریاکار در تهران از من

خشمگین شدند. نامه یکی از رهبران این اشخاص مزبور در مقابل من قرار دارد که در مقام یک زرتشتی برای به رخ کشیدن پیروزی خود چنین می‌گوید: اینک واعظین محمدی (مسلمان) در مساجد مسلمین از مذهب باستانی ایرانی صحبت می‌کنند.

□ دیدار تاگور از ایران یک نمایش مسخره بود. این بنگالی زیرک پارسیان فناتیک را دست انداخته است. با خواندن مقاله روباه، میمون و فاخته، که به پیوست ارسال داشته‌ام به نحوه این امر پی خواهید برد.

□ پیشنهاد تاگور به فروغی ذکاءالملک مبنی بر تأسیس کرسی فرهنگ فارسی به عنوان گامی در جهت کمک‌هایی که در ایام گرفتاری و تنگنا [تنگنای] پارسیان صورت گرفته بخشی از وعده‌های تحقق نیافته است.

□ من از پیروان دین محمد (ص) نیستم ولی معتقد به تبلیغ و اشاعه حقایق تاریخی هستم.



بر این اساس، احیاء آیین زرتشت ریشه‌ای غیرفرهنگی و غیرملی داشت که رضاشاه در جهت بهره‌برداریهایی سیاسی و نگرش ناسیونالیستی از آن استفاده کرد.

پ: فردوسی و شاهنامه

بعد از روی گرداندن، تضعیف و سپس سرکوب شعائر و نشانه‌های اسلامی و نیز روی‌کردن و رونق بخشیدن به آیین زرتشتی در جهت بهره‌های سیاسی، سومین دستاویز پهلوی اول فردوسی و شاهنامه بود. او بدون اینکه از گذشته باستانی و ملی و تمدن و عظمت گذشته ایران اطلاع کافی و عمیقی داشته باشد تحت تأثیر

آموزش‌های باستانگرایی که عمدتاً با داستانهای شاهنامه صورت می‌گرفت تمایل شدیدی به ایران باستان پیدا کرد.^{۵۰} در این مورد، همان‌طور که آیین زرتشت وسیله‌ای شد که با زنده کردنش جایگزینی برای دین اسلام درست شود و توجه ایرانیان را از دینی که باعث سرشکستگی و عقب‌ماندگی ایران قلمداد می‌شد به دینی که آفریننده تمدن با شکوه ایران باستان بوده‌است جلب نماید، فردوسی و شاهنامه نیز ابزاری گشت که حاکی از ادبیات جدید پهلوی باشد، ادبیاتی که پیش از این به توسط نقالها در دل مردم ریشه دوانده بود. آغاز این تغییر و توجه با کنگره بین‌المللی هزاره فردوسی شروع شد. «پیش از این، جست‌وجو و پیدا کردن مقبره حکیم فردوسی نخستین گام انجمن آثار ملی بود و مأمور انجام این کار ارباب کیخسرو شاهرخ نماینده زرتشتیان در مجلس شورای ملی شد.»^{۵۱}

۵۱. جهانگیر اشیدری، همان، ص ۱۱۱.

۵۰. موسی غنی‌نژاد، همان، ص ۳۸.

در ورای اهداف فرهنگی تجلیل از فردوسی، اهداف سیاسی نیز از این هزاره در نظر بود. حضور شخصیت‌های فرهنگی و سیاسی دیگر کشورها در این مراسم گویای این مطلب است. مادفون روزن در خاطره سفرش به ایران می‌گوید: «این جشن تنها هزاره یک شاعر نبود، بلکه یک حرکت سیاسی داخلی نیز بود و حکومت می‌خواست جلب توجه کشورهای خارجی را بکند.»^{۵۲}

بنابراین گذشته از دستاوردهای فرهنگی، ادبی و معرفی شاهنامه فردوسی به جهانیان بهره‌برداری سیاسی اهمیت بیشتری داشت. آیا این استفاده همانند دیگر بهره‌برداریه‌ها، نظیر احیاء تمدن‌های باستانی، از روی دستورالعملی واحد برای منطقه نبود؟:

روزی کمال آتاتورک به فروغی [ذکاءالملک] گفته بود: شما ایرانیها قدر ملیت خود را نمی‌شناسید، معنی آن را نمی‌فهمید، نمی‌دانید که ریشه داشتن و حق آب و گل داشتن در قسمتی از زمین چه نعمتی عظیم است و ملیت وقتی مصداق پیدامی‌کند که آن ملت را بزرگان ادب و حکمت و سیاست سابقه ممتد باشد. شما عظمت شاهنامه را در نمی‌یابید که این کتاب سند مالکیت، ملیت و ورقه هویت شماست و من هم ناگزیرم برای ملت ترک چنین سوابقی دست و پا کنم.^{۵۳}

پس از این توجه فرهنگی و پایه‌گذاری ادبیات جدید، تأثیرات عملی آن، که از یک طرف زدودن اصطلاحات و واژه‌های عربی و بعضاً لاتین و از طرف دیگر ارائه فرهنگنامه نوین بر مبنای شاهنامه بود، به شدت آغاز گشت. در این میان فرهنگستان لغات نقش مهمی در این دگرگونی داشت و بخشنامه‌های دولتی و نیز ادبیات مکاتبات اداری، استفاده از این لغات را شکلی اجباری بخشید. فرهنگستان در جایگزینی این واژه‌ها در آغاز موفقیت قابل توجهی داشت و توانست واژه‌ها و اصطلاحات مناسب و زیبایی را وضع کند.^{۵۴} اما هرچه پیش رفت بر اثر سرعت، عدم دقت و نیز اصرار و فشار شخص رضاشاه به فرهنگستان، نوعی افراط در جایگزینی لغات و عدم زمان کافی برای

۵۲. حمید بصیرت‌منش، همان، ص ۶۶.

۵۳. اقبال یغمایی. کارنامه رضاشاه کبیر. تهران، فرهنگ و هنر، (۱۳۵۵) [۲۵۳۵]. ج ۲.

۵۴. بسیاری از آن تازه واژه‌ها امروز به شکل‌گسترده رایج شده است. نظیر اسامی ارکان دولتی و حکومتی که بدین‌گونه جایگزین شد: رئیس‌الوزراء به نخست وزیر، عدلیه به دادگستری، داخله به کشور، مالیه به دارایی، معارف به فرهنگ، فلاحت به کشاورزی، طرق و شوارع به راه، بلدیه به شهرداری، بحریه به دریایی، قشون به ارتش، صحیه به بهداشتی، ارکان حرب به ستاد ارتش، نظمییه به شهربانی، امینیه به ژاندارمری، تأمینات به آگاهی، یونیورسیتییه به دانشگاه، لابراتوار به آزمایشگاه و....

پذیرش اجتماعی و تعدد واژه‌های نامأنوس حاصل شد تاجایی که فرهنگستان در نتیجه کنار کشیدن بعضی از اعضای کارآمد آن تعطیل شد.

ادبیات نامگذاری در روند تغییرات خود به جایگزینی اسامی شهرها نیز پرداخت^{۵۵} و حتی شامل وجهه بین‌المللی نیز گشت: «در دی‌ماه ۱۳۱۳ خورشیدی بخشنامه‌ای از طرف وزارت خارجه به کلیه سفارتخانه‌های ایران در خارج و سفارتخانه‌های خارجی در ایران صادر گردید مبنی بر اینکه >چون مملکت ما به اسم ایران خوانده می‌شود و سکنه آن ایرانی هستند < علتی ندارد که در ترجمه اروپایی، ایران را پرس و ایرانی را پرسان بخوانند،^{۵۶} حال آنکه پرس یا پارس یک قسمت از مملکت ایران است».^{۵۷} مخبرالسلطنه که در دهه دوم حکومت پهلوی اول از حوزه قدرت کنار گذاشته شد، بعدها نوشت که «تغییر اسامی بعضی شهرها و بنا در بی‌حکمت نبود، همه این نوکردنها و تجددخواهی زمينه‌ای بود برای تصرف در عقاید و تغییر کلاه... حتی دلیل خرابی دروازه‌ها را کشیدن خیابانها دانستند و آن دلیل علیلی بود که بر این موضوع تخریب، اروپاییان هم افسوس خوردند».^{۵۸}

در کنگره بزرگ هزاره فردوسی بنای آرامگاه این شاعر حماسه‌سرا افتتاح شد.^{۵۹} آل‌احمد سالهای بعد در ریشه‌یابی شکل‌گیری آن نوشت:

اگر به مقبره آن بزرگوار شعر ایران در توس سری بزینم می‌بینیم که چه جسم درشت

۵۵. در این تغییر اسامی شهرها: دزدآب به زاهدان، خبیص به شهداد، انزلی به پهلوی، علی‌آباد به شاهی، حبیب‌آباد به نوشهر، بارفروش به بابل، اشرف به بهشهر، استرآباد به گرگان، ارومیه به رضائیه، سلماس به شاپور، قمشه به شهرضا، محمره به خرمشهر، سلطان‌آباد (عراق) به اراک، تون به فردوس، نصیرآباد به زابل، ناصری به اهواز، ترشیز به کاشمر، عبادان به آبادان، عباسی به بندرعباس، هارون‌آباد به شاه‌آباد، سخت‌سر به رامسر، حسین‌آباد پشتکوه به ایلام، مال‌امیر به ایذه، بنی‌طرف به دشت میشان، فلاحیه به شادگان، خفاجیه به سوسنگرد، دهنو به نوشهر، مشهدسر به بابلسر، بمپور به ایرانشهر، خورموسی به بندر شاهیپور و... تغییر نام پیدا کردند.

۵۶. در همان سال ۱۳۱۳ که جشن و کنگره فردوسی در تهران برپا شد، در آلمان، حزب‌نازی به قدرت رسید و علمدار تفوق نژاد آریایی بود. چون ایران نیز مهد آریایی بود ظاهراً از برلن به وزارت امورخارجه پیشنهاد شد که نام مملکت ما در مغرب زمین که تا آن وقت پارس (فرانسوی Perse - انگلیسی Persia) و آلمانی (Persien) بود به ایران مبدل شود. عیسی صدیق‌اعلم. یادگار عمر. تهران، شرکت سهامی طبع کتاب، ۱۳۴۰. ج ۲. ص ۲۳۶.

۵۷. حسین مکی. تاریخ بیست‌ساله ایران. تهران، کاویان، ۱۳۶۱. ج ۶. ص ۱۹۸.

۵۸. مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه)، همان، ص ۴۱۰.

۵۹. در مورد طرح بنا به مبحث باستانگرایی در معماری مراجعه شود.

و نخراشیده‌ای را به عنوان یک اثر هنری پیش چشم نسلهای آینده سبز کردند^{۶۰}... نمونه منحصر به فردی از معماری دیکتاتوری، مستعمراتی، هندی، زرتشتی... به هر صورت در آن دوره بیست ساله، از ادبیات گرفته تا معماری و از مدرسه گرفته تا دانشگاه، همه مشغول زرتشتی بازی و هخامنشی بازی بودند.^{۶۱}

پس از افتتاح آرامگاه حکیم فردوسی در توس، پارسیان هندوستان مجسمه‌ای برنزی از فردوسی (به وزن تقریبی ۲/۵ تن) ساخته و تقدیم ایران کردند تا در محل مناسب توسط شهرداری تهران نصب گردد.^{۶۲} همچنین از طرف پارسیان هند یک دستگاه مجسمه برنزی فروهر ساخته و برای نصب در جلوی عمارت دبستانی در یزد به ایران فرستاده شد. این دبستان و مجسمه از خیریه آقای پشوتن مارکار تأسیس و هدیه شده بود. علاوه بر این فعالیتهای پارسیان هند، قرار بود گاهنما (ساعت) و برجی به نام شاعر توس در میدان پهلوی یزد ساخته شود. ساعت به ایران فرستاده شد تسهیلات گمرکی و معافی تمام این فعالیتها توسط ارباب کیخسرو شاهرخ و رستم گیو با موافقت دولت انجام گرفت.

باستانگرایی در معماری

پس از تعریف و تبیین سیاسی و تاریخی ملی‌گرایی و حضور فعالانه دیدگاههای ناسیونالیستی معاصر و نیز سیر حرکت اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی از یک نگرش ملی‌گرایانه به یک حالت شدید و افراطی باستان‌ستایانه و همچنین بیان دستاویزهایی که

۶۰. آل‌احمد شگردهای حکومت رضاخانی را بازی می‌نامد: زرتشتی‌بازی، فردوسی‌بازی، کسروی‌بازی و هخامنشی‌بازی و او می‌نویسد: اگر این داستان را فردوسی‌بازی می‌گویم هرگز نه به قصد هتاک است و نه به قصد اسائه ادب به ساحت شاعری چون فردوسی. فردوسی را من فارسی‌زبان برای ابد در شاهنامه حی و حاضر دارد و در دهان گرم نقالها. جلال آل‌احمد، همان، صص ۳۲۹-۳۲۳.

۶۱. همان، صص ۳۲۴.

۶۲. این تندیس پس از ورود به ایران در محل میدان فردوسی فعلی (که در آن زمان میدانگاه انتهای خیابان فردوسی در شمال شهر آن روز تهران بود) قرار گرفت. پس از چند سال مجسمه جدید سنگی از حکیم فردوسی (به همراه زال و سیمرغ) توسط استاد ابوالحسن‌خان صدیقی هنرمند معاصر (متوفی ۱۳۷۵ شمسی) ساخته و به جای مجسمه قبلی نصب شد. این تندیس سومین مجسمه‌ای است که در میدان فردوسی نصب شده و تا به حال پابرجاست. مجسمه برنزی نیز به دانشگاه تهران انتقال و جلوی محوطه دانشکده ادبیات نصب شد و هم‌اکنون نیز موجود است.



رستم گيو در كنگره زرتشتيان [۴۲-۱۲۷گ]

پهلوی اول در جهت احیاء تمدن کهن انجام داد، اینک به پیامد و حاصل این نگرش در حوزه معماری می‌پردازیم.

معماری این دوره در نگرش باستان‌نگرایانه خود – از آغاز تا پایان دوره ساسانیان – مشخصاً به دو دوره هخامنشیان و ساسانیان توجه بیشتری دارد. دلیل آن به تنهایی می‌تواند آثار بیشتر به جامانده از این دو سلسله باشد. اما از نگاه معمارانه، عناصری که مورد بهره‌برداری و یا تقلید قرار گرفتند به دو گونه بود:

اول: عناصر مشخص معماری در بنا نظیر ستونها، سرستونها، پایه ستونها، پنجره‌ها، پله‌ها، ورودیها، قوسها و دهانه‌ها و....

دوم: عناصر تزئینی نظیر نقوش برجسته، حجاریها، مجسمه‌ها، کنگره‌های بام و... در این اقتباس، هیچ‌گاه پلان و یا عملکرد خاص آن معماری مورد استفاده قرار نگرفت. طاق کسرای ساسانی برای موزه و ستونها و سرستونهای تخت‌جمشید برای بانک و بناهای اداری و نظامی به کار گرفته شد. به عبارتی، آنچه در ظاهر بیشترین تأثیر را

می‌توانست القاء کند در سطح وسیعی مورد انتخاب و استفاده قرار گرفت. اما این انتخاب چگونه انجام گرفت؟

در دوران پهلوی اول، هنرمندان معماری ایرانی و غربی که سازنده بناهای دولتی و آموزشی و صنعتی بودند برای اولین بار بانوعی انتخاب تاریخی روبه‌رو شدند. آنان باید می‌فهمیدند که از چه دوره چگونه و به چه مقدار انتخاب کنند.^{۶۳}

به نظر می‌رسد که این انتخاب از جهتی به ناچار و از روی اجبار انجام گرفت و نه اختیاری. میزان این استفاده که از چه دوره و یا به چه مقدار باشد، پیش از آنکه نتیجه برداشت، بینش و یا ذوق هنرمندانه معماران باشد - که بود - بازتاب تبلیغات، جو سیاسی، تأثیرات وارداتی معماری غرب و خواست حکومت بود که با آگاهی تمام صورت گرفت.

ساختمان بانک ملی ایران که در سال ۱۳۰۹ ساخته شد برای نخستین بار معماری باستانی ایران و معماری اروپا را در یک جا عرضه می‌کند. در این بنا نقش فروهر دوباره پس از ۲۵۰۰ سال از طرف دولت با آگاهی تمام^{۶۴}، مورد استفاده قرار می‌گیرد.^{۶۵}

این آگاهی تمام ضمن بازشناسی و بازسازی معماری باستانی توانست با ایجاد نوستالژی تاریخی، منجر به ساخت آثار یادمان‌گونه^{۶۶} در این دوره گردد. مجموعه بناهای رضاشاهی میدان مشق (باغ ملی) و اطراف آن با احداث بزرگ‌ترین بنای یادبود این مجموعه یعنی کاخ شهربانی، این احساس را به دیگران انتقال داد چرا که «پس از این بنای باشکوه است که معماران دولتی و غیردولتی، خودآگاه و ناخودآگاه، ستونها و سرستونها و دیگر عناصر کاخ شهربانی را در آثار - اگرچه کوچک‌تر - خود مورد تقلید قرار می‌دهند».^{۶۷}

اما معماران - از طرف دیگر - اگرچه متأثر از فضای سیاسی باستانگرایانه بودند توانستند با تعدد بناهای ساخته شده فضای معماری باستانگرایی را تنوع بخشند. در بررسی تحلیلی بناهای این دوره، در آن ساختمانهایی که در حوزه نفوذ باستانگرایی قرار گرفتند می‌توان دو نوع بنا مشاهده کرد:

۶۳. علی‌اکبر صرامی و تقی رادمرد. ارزشهای پایدار در معماری ایران. تهران، میراث فرهنگی، ۱۳۷۶. ص ۱۴۵.

۶۴. تأکید از نگارنده است. ۶۵. پرویز رجبی، همان، ص ۴۲.

– نخست، بناهایی که به طور قاطع از عناصر و نشانه‌های باستانی استفاده کردند. کاخ شهربانی، شهربانی دربند، بانک ملی، مدارس فیروز بهرام و انوشیروان و نیز ساختمان فرش توسط معمارانی طرح و اجرا شد که برای آنها – و البته دیگران – کشف آثار تاریخی باستانی، اتفاقی تازه بود که نپرداختن به این پدیده‌ها در تأسیس بناهای جدید، به دلایل مختلف ممکن نبوده است.

– دوم، بناهایی که ملهم و برگرفته از بناهای باستانی به وجود آمد بدون آنکه مستقیماً تقلیدی از فرمها و یا عناصر معماری هخامنشی، اشکانی و ساسانی باشند. در این دسته از بناها، معماران بدون تکرار و تقلید یکنواخت و باذوق خود، روی به طرح آثاری آوردند که بتواند معرف شخصیت معماری زمان خود باشد، هرچند که در این روی آوردی نشانه‌های باستانگرایانه وجود داشت. بناهای متعدد و از جمله شاخص‌ترین آنها ساختمان وزارت خارجه و موزه ایران‌باستان و همچنین بناهایی چند در استانهای شمال ایران توانست این اقتباس را به نحوی که نشان‌دهنده حال و هوای معماری باستانی باشد به تصویر درآورد.^{۶۸}

اما در این روند، بنای آرامگاه فردوسی در توس که به هنگام کنگره بین‌المللی فردوسی افتتاح شد، نمونه کامل و نگرش ناب در احیاء معماری باستانی بود: «در سال ۱۳۰۴ فروغی نخست وزیر و همچنین عضو انجمن آثار ملی بود و، بنابراین، انجمن آثار ملی از حمایت کامل دولت برخوردار شد. در سال ۱۳۰۵ به ارباب کیخسرو شاهرخ که رئیس کارپردازی مجلس شورای ملی و خزانه‌دار انجمن آثار ملی و نیز نماینده زرتشتیان در مجلس بود مأموریتی داده شد تا جهت مطالعه ساختمان آرامگاه حماسه‌سرای ایران و یافتن قبر او به توس برود.»^{۶۹} «مأموریت بررسی و ساخت آن به ارباب کیخسرو شاهرخ

۶۸. تفسیرهای مشابهی از این دوگانگی وجود دارد: نخست اینکه، در این بناها (دسته دوم) عناصر در خدمت معماری هستند و نه معماری در خدمت عناصر. پرویز رجبی، همان، ص ۵۰. و همچنین: این شیوه‌ها به دو شکل کهنه‌آرایی و کهن‌آرایی صورت گرفته است؛ بنای بانک ملی که به شیوه بازگشت به گذشته است کهنه‌آرایی است، اما معماری موزه ایران‌باستان [و یا وزارت خارجه برگرفته از کعبه زرتشت] که خلأیت هنرمند به آنچه که از گذشته گرفته اضافه شده است کهن‌آرایی است. علی‌اکبر صارمی و تقی رادمرد، همان، صص ۱۳۹ و ۱۴۵.

۶۹. وی با کمک فرمانده لشکر شرق سرتیپ امان‌الله جهانبانی و نمایندگان استان خراسان در مجلس شورای ملی در جست‌وجوی باغ فردوسی مقبره او را شناسایی کرد. غلامرضا معصومی. باستانشناسی ایران از ۲۴۰۷ تا ۲۵۳۵. تهران، ستاد بزرگ ارتشتاران، (۱۳۵۵) [۲۵۳۵]. صص ۷۹ و ۸۰.

داده شد. نخست پروفیسور هرتسفلد نقشه‌ای تهیه کرد و سپس طاهرزاده بهزاد نیز طرحی بر آن تهیه کرد که طرح طاهرزاده بهزاد مورد موافقت قرار گرفت. پس از مدتی از شروع کار، طرح و اجرای طاهرزاده کنار گذاشته شد و طرح و نقشه جدید توسط آندره گدار (که در آن زمان در فرانسه بود) تهیه گردید.^{۷۰} «ظاهراً طرح آندره گدار به شکل یک هرم بوده است. پس از عزل گدار از ادامه کار و ارجاع آن به حسین لرزاده از طرف ارباب کیخسرو، در دیداری، ذکاءالملک فروغی به لرزاده می‌گوید که ما عرب نیستیم که اهرام را بسازیم و بهتر است که طرح آرامگاه فردوسی یک ایده ایرانی داشته باشد»^{۷۱} «عبدالحسین تیمورتاش معتقد بود که خدمات فردوسی را نسبت به حفظ ملیت ایران و ایجاد وحدت ملی باید با خدمات کورش کبیر مشابه دانست و مزارش نیز باید شبیه به آرامگاه آن شاهنشاه باشد».^{۷۲} بنابراین، بنای آرامگاه فردوسی در مقیاسی بزرگ‌تر از مقبره کورش و بسیار شبیه به آن ایجاد شد.^{۷۳}

ناسیونالیسم معاصر دستورالعمل واحدی بود که برای بیشتر کشورهای منطقه به اجرا درآمد. کشورهای تازه تأسیس یا استقلال یافته خاورمیانه، آسیای میانه و شمال آفریقا، همگی کشورهایایی بودند که با اتکاء بر احساسات ملی‌گرایانه، میهن‌پرستانه و بیان تفاخرات قومی از همان آغاز به زنده کردن تمدنهای فراموش شده سرزمین خود پرداختند. این راه، که از باستان‌شناسی آغاز شد آثار خود را در معماری معاصر به جا گذاشت. ساختمان سفارت عراق در ایران و به کارگیری نشانه‌های باستانی از تمدن آشور و بابل در آن، که اینک این کشور وارث آن شده است، حاکی از اوج این جریان است که حتی کشور تازه تأسیس یافته (از دولت عثمانی) در به رخ کشیدن آن به کشور همسایه‌ای که خود بانی این تمدنها بوده است ابایی ندارد.

گرایش باستان‌گرایانه در معماری معاصر ایران از جمله تأثیرات چندگانه معماری این دوره است که توانست در یک دوره کوتاه سرآمد دیگر شیوه‌ها گردد.

۷۰. جهانگیر اشیدری، همان، ص ۳۸.

۷۱. طرح نقاشی شده (راندو) آندره گدار که براساس هرم ترسیم شده بود هم‌اکنون نزد آقای حسین لرزاده است. ضمن اینکه استاد لرزاده همان زمان ماکت طرح فعلی آرامگاه را (در حد ابتدایی) ساخته است (مفید، ۱۳۷۰: شفاهی).
۷۲. عیسی صدیق‌اعلم. یادگار عمر. تهران، ۱۳۴۰. ج ۲، ص ۲۰۳.

۷۳. کسانی که عملاً در بنای ساختمان آرامگاه فردوسی شرکت داشتند، حسین لرزاده، معمار و سرکارگر ساختمان و نیز استاد حسین حجارباشی‌زنجانی بودند.

نتیجه‌گیری

در سرزمینی مانند ایران که تمام تاریخش سرشار از وقایع ملی - دینی و پیوندهای ناگسستنی بین این دو بوده و در تفکر قومی این کشور کمترین تعارضی بین جنبش ملی و تفکر دینی مشاهده نشده و هر کجا اندک سستی در یکی بروز کرده دیگری تقویت‌کننده آن بوده است، سخن از مقوله جدایی و یا تخصص بین دیانت و ملیت و ظهور دین‌زدایی و ملی‌گرایی پدیده‌های نوینی بودند که در دوره معاصر متأخر شکل گرفت.

در آغاز سده چهاردهم شمسی پدیده جهانی ناسیونالیسم معاصر در قالب یک دیدگاه سیاسی توانست تعریفی جدید از ملی‌گرایی را در قبال ناسیونالیسم تاریخی، که جایگاهی مداوم در طول تاریخ داشت، ارائه دهد و بزرگ‌ترین ثمره‌اش جایگزین کردن علایق ملی و باستانی به جای آیینهای قومی و دینی بود. این پدیده در آغاز سلطنت رضاشاه همراه با نوسازی، توسعه یافت و با دست‌اندازی به داشته‌های تاریخی، حرکتی نهضت‌گونه را در تمام زمینه‌ها ایجاد کرد که یکی از آثارش معماری‌ای بود با باستانگرایی شدید.

باستانگرایی به عنوان اصلی‌ترین محور فکری، همزمان و همگام، دو محور دیگر با خود همراه داشت: دین‌زدایی و غربگرایی. آرمانگرایی دوره پهلوی اول و حرکت در این سه محور به گونه‌ای بود که هرچه از سالهای اولیه دوره بیست ساله گذشت سیاست تضعیف دین شدیدتر و گرایش به غرب بارزتر می‌شد و، در واقع، به نفع تقویت غربگرایی پیش رفت. در نتیجه، هنگامی که سال ۱۳۲۰ فرارسید نهضت باستانگرایی - که بیشتر از آنکه عقلانی باشد جنبه احساسی داشت - به خاموشی گرایید و جریان عملاً به تفوق محور غربگرایی انجامید.

این دوره کوتاه ولی چشمگیر باستانگرایی در ابراز اندیشه‌ها و اهداف ناسیونالیستی خود سه دستاویز داشت:

اول: دین اسلام و حذف تدریجی آن از صحنه سیاست و کنار گذاشتن نشانه‌های فکری و عملی دین که، در تعبیر آن دوره، عقب‌ماندگی و مانع توسعه محسوب شد؛
دوم: آیین زرتشت که تقویت آن نه به منظور جایگزین کردن و اشاعه دین باستانی، بلکه وجه‌المصالحه قرارداد برای اقتدار بازیافته دوران پیش از اسلام بود؛
سوم: شاهنامه فردوسی و دستاویز قرارداد آن در مقام زبان و ادبیات جدید پهلوی و بهره‌برداری از آن در جهت احیاء دوباره تمدن باستانی.

لزوم ساخت و سازه‌های تازه و متعدد در حکومت جدید، که بیشترین سهم را از این عمران و نوسازی، نهادها و سازمانهای دولتی داشتند، زمینه بسیار مناسبی برای بیان ناسیونالیستی و باستان‌گرایانه در معماری به وجود آورد. حاصل چنین نگرشی را می‌توان این‌گونه بیان نمود:

● در احیاء و بهره‌گیری آثار معماری باستانی تنها به عناصر ظاهری و نمایشی معماری توجه شد. ستونها، سرستونها، پله‌ها و نقوش تزئینی و نظایر آن از دوره هخامنشی و ساسانی به وام گرفته شد بدون آنکه از عملکرد، نقشه و پلان و فضای معماری آن دوره بتوان استفاده کرد. در واقع، معماری غرب و عملکردهای تازه این خلأ را پر ساخت.

● معماران و هنرمندان در به کارگیری عناصر معماری باستان از یک طرف، و بهره‌گیری از دیگر عناصر معماری غرب و یا سنتی از طرف دیگر، به نوعی انتخاب اجباری دچار شدند و دست‌کم تا زمانی که تب باستان‌شناسی و باستان‌گرایی فروکش نکرد ناچار بودند از این نشانه‌های تاریخی - معماری استفاده کنند. بعدها بناهایی ساخته شدند که هرچند نشانه‌های باستانی در آن ملموس بود ولی تقلید صرف نبود.

● مجموعه بناهایی که با این نگرش در ایران، و به ویژه، در تهران برپا شد به صراحت در کشورهای نوپدید منطقه و منطبق بر نگرشهای باستانی سرزمین خود تکرار شدند و آشکارا آن اندیشه استفاده از ناسیونالیسم تاریخی در ناسیونالیسم معاصر، در معماری به شکل استفاده از معماری باستانی در معماری معاصر متبلور شد.

● سیاست تضعیف مذهبی (که در آغاز با دین‌دوستی شروع و سپس مراحل دین‌گریزی و دین‌زدایی را در پی داشت) عیناً در معماری این دوره نمایان شد. در دهه اول دوره بیست ساله بناهایی ساخته شدند که نشانه‌های معماری سنتی و اسلامی را در خود داشت اما این نگرش، با روندی که گفته شد، متوقف شد.

● به طوری که گفتیم، از سه محور باستان‌گرایی، دین‌زدایی و غرب‌گرایی، آن محوری که توانست برتری خود را در سالهای ۱۳۲۰ و بعد از آن نشان دهد، گرایش به غرب بود. در معماری این دوره نیز آنچه در نهایت به لحاظ سبک تفوق پیدا کرد آثاری بود که با نگاه معماری مدرن و مدرنیسم پدید آمد.